

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه خطبه جمعة ۱۹ ژوئن ۲۰۲۰ مصادف با ۳۰ خرداد ۱۳۹۹

حضرت امیر المؤمنین سیدنا میرزا مسرور احمد ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز خلیفہ پنجم حضرت مسیح موعود و امام مہدی علیہ السلام در ۱۹ ژوئن ۲۰۲۰ مصادف با ۳۰ خرداد ۱۳۹۹ در بیت مبارک، بریتانیا خطبہ جمعہ را ایراد فرمودند کہ با تراجم در زبانہای مختلف بر مسلم تلویزیون احمدیہ بین المللی زندہ پخش شد. بعد از تلاوت تشہد و آیات مسنونہ حضور انور ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز فرمودند:

در خطبہ گذشتہ ذکر خیر حضرت عبدالرحمن جاری بود و بخشی از آن مانده بود کہ آن را امروز تعریف خواہم کرد. حضرت عبدالرحمن بن عوف با امیہ بن خلف روابط دوستانہ داشت. حضرت عبدالرحمن بن عوف تعریف می کند کہ من بہ امیہ بن خلف نامہ نوشتم کہ وی در مکہ از ملک و املاکم محافظت کند و من از دارایی ہایش در مدینہ محافظت خواہم کرد، وقتی من نام عبدالرحمن نوشتم، امیہ گفت: من ہیچ عبدالرحمنی را نمی شناسم، برایم آن نامت را بنویس کہ در دوران جاہلیت داشتی، حضرت عبدالرحمن می گوید کہ آنگاہ من نام عبد عمرو نوشتم.

در جنگ بدر امیہ از حضرت عبد الرحمن بن عوف پناہ خواست. حضرت امیہ و پسرش علی را در پناہ خود در آورد. این امیہ در

مکه حضرت بلال را بسیار سخت شکنجه می کرد تا وادار به ترک اسلام کند. وقتی بلال امیه را همراه عبد الرحمن بن عوف دید سر و صدا در آورد. حضرت بلال با صدای بسیار بلند گفت: ای انصار خدا، این رهبر کفار، امیه بن خلف است، من هلاک شوم، اگر او نجات پیدا کند در این اثنا حمله وران با شمشیرهای خود به آن دو حمله کردند و آنها را از پا درآوردند.

عبد الرحمن بن عوف در جنگ احد هم شرکت کرده بود. حضرت عبد الرحمن بن عوف به همراه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم ثابت قدم مانده بود و در آن روز وی بیست و یک زخم برداشت و پایش چنان زخمی شد که پس از آن وی همیشه لنگ می زد و دو دندان جلویی اش هم شهید شده بود. در ماه شعبان سال ششم هجری حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به رهبری حضرت عبد الرحمن بن عوف هفتصد نفر را به طرف دومة الجندل فرستاده بودند. حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فرمودند: تو برای جهاد در راه خدا به آنجا برو و هفتصد مجاهد هم به همراهت خواهند رفت، پس از رسیدن به دومة الجندل، اول قبیله کلب را به اسلام فراخوان اما اگر کار به جنگ بکشد آنگاه مواظب باش که فریب ندهی و خیانت و بدعهدی نکنی و زنان را نکشی و دنیا را از یاغیان خدا پاک کن. با این شروط اجازه جنگ داری. آنگاه حضرت عبد الرحمن بن عوف پس از رسیدن به دومة الجندل سه روز آنها را به اسلام دعوت داد و آنها تا سه روز از پذیرفتن اسلام سرباز

زدند، سپس اسبغ بن عمرو کلبی که مسیحی بود و سردارشان بود، به اسلام گروید. حضرت عبدالرحمن بن عوف برای حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم تمام ماجرا را نوشت، آن حضرت در پاسخ فرمودند: با دختر این سردار، تمازر ازدواج کن، حضرت عبدالرحمن بن عوف با او ازدواج کرد و به همراه او به مدینه بازگشت، تمازر بعداً ام ابو سلمی خوانده شد.

عمر بن عبدالعزیز تعریف می کند که در سال چهارده هجری به موقع جنگ جسر به حضرت عمر خبر شهادت حضرت عبید بن مسعود رسید. آنگاه حضرت عمر حضرت علی را در مدینه نایب و قائم مقام خود منصوب کردند و همراه لشکر راه افتادند. حضرت عبدالرحمن از آن افرادی بود که ایشان را از رفتن به همراه لشکر منع کردند و حضرت عبدالرحمن بن عوف دلیل منع کردن این تعریف کرد که تا به امروز من بر هیچ کسی غیر از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پدر و مادر خود را فدا نکرده ام و بعد از امروز هم همچنین کاری را نخواهم کرد اما امروز می گویم که ای آن که بر او پدر و مادرم فدا شوند، حکم نهایی را در این باره به من بسپارید. وی به حضرت عمر که خلیفه آن زمان بود، این پاسخ داد و گفت: شما به سرار متوقف شوید و لشکری بزرگ را اعزام فرمایید، از آغاز تا به امروز شما شاهد بوده اید که حکم خداوند متعال نسبت به لشکرهایتان چطور بوده است. اگر لشکرتان شکست بخورد، آن شکست همچون شکستتان نخواهد بود و چنانچه

در اوایل کشته شوید [و دلیل دیگر این عنوان کرد که] اگر شکست خوردید، می‌ترسم که پس از آن، مسلمانان نخواهند توانست تکبیر بگویند و بر لا اله الا الله شهادت دهند. حضرت عمر، پس از شنیدن سخنان عبدالرحمن بن عوف گفتند: پس به من بگو که این ماموریت به چه کسی سپرده شود. حضرت عبدالرحمن گفت: سعد بن مالک یعنی این بسیار انسان شجاع و فرمانده خوبی است، او را به عنوان فرمانده لشکر به آنجا بفرستید، مردم دیگر هم این مشورت را تایید کردند.

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در مدینه به قبایل مختلف و اصحاب مختلف جایی برای اسکان اعطا کرده بودند. به قبیله حضرت عبدالرحمن بن عوف به پشت مسجد نبوی در باغ خرماها زمین برای سکونت داده بودند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به حضرت عبدالرحمن بن عوف این وعده هم دادند که وقتی که خداوند متعال به دست مسلمین شام را فتح خواهد کرد، آنگاه برایت فلان بخش زمین خواهد بود. پس وقتی که در دوران حضرت عمر در ملک شام اسلام پیروزی‌ها را کسب کرد، به حضرت عبدالرحمن بن عوف آن زمین داده شد. به حضرت عبدالرحمن بن عوف این سعادت هم نصیب شد که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در امامتش نماز خواندند. حضرت مغیره تعریف کرد که وی در غزوه تبوک به همراه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شرکت کرده بود. وی می‌گوید که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم قبل از نماز فجر

برای قضای حاجت رفتند، من به همراهشان با کوزه آب راه افتادم، وقتی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پس از قضای حاجت به طرف من آمدند که دور از ایشان ایستاده بودم، من از کوزه روی دست‌های آن حضرت آب ریختم، ایشان هر دو دست خویش را سه بار شستند و سپس صورت مبارک خود را شستند، پس از آن، حضرت سعی کردند بازوهای خود را از جبهه دریاورند اما آستین‌های آن تنگ بود لذا حضرت دست‌های خود را زیر جبهه بردند و بازوها را از زیر جبهه درآورده و تا آرنج شستند و سپس بر موزه‌ها مسح کرده و آنها را پاک کردند و سپس راه افتادند. مغیره می‌گوید که من هم به همراهشان راه افتادم تا این که دیدیم که مردم حضرت عبدالرحمن بن عوف را جلو کرده بودند و او داشت آنها را نماز جماعت اقامه می‌کرد. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از دو رکعت یکی را با آنها پیدا کردند یعنی تا آن زمان یک رکعت خوانده شده بود و داشتند رکعت دوم نماز فجر را می‌خواندند. آن حضرت رکعت دوم را با مردم در صف خواندند و سپس وقتی عبدالرحمن بن عوف سلام گفت، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برای کامل کردن نماز خود یک رکعت که مانده بود، بلند شدند و از این امر بین مسلمین نگرانی ایجاد شد و همه به کثرت شروع به تسبیح کردند. وقتی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نماز خود را تمام کردند، به سوی مردم متوجه شدند و فرمودند: شما کار درستی کردید یا فرمودند: شما کار خوبی کردید. حضرت پیامبر اکرم

صلی الله علیه و سلم به سبب سر ساعت خواندن نماز نسبت به او اظهار غبطگی کردند که بسیار کار خوبی کرد. پس از نماز، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر پیامبر در حیات خود در امامت انسانی پارسا به طور قطع نماز می خواند، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اعزاز و مقامی دیگر به او عطا فرمودند؛ نه تنها فرمودند که بسیار کار خوبی کرد که نماز اقامه کرد بلکه این هم فرمودند که نماز خواندن من در امامت تو تصدیق و تایید این امر است که تو انسانی پارسا هستی.

در روایتی آمده است که حضرت عبدالرحمن بن عوف قبل از ظهر نماز طولانی می خواند یعنی نماز نافله می خواند. و یک راوی تعریف می کند که دیدم که عبدالرحمن داشت خانه کعب را طواف می کرد و این دعا می خواند که خدایا، مرا از بخل نفسم مصون بدار. در سالی که حضرت عمر خلیفه منتخب شدند، ایشان حضرت عبدالرحمن بن عوف را امیر حج منصوب کرده بودند.

باری، حضرت عبدالرحمن بن عوف در خدمت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم با شکایت کثرت شپش ها حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله، آیا به من اجازه می دهید که به دلیل این شپش ها لباس ابریشمی بپوشم؟ حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به او اجازه عطا فرمودند. وقتی حضرت عمر به کرسی خلافت نشستند، حضرت عبدالرحمن بن عوف به همراه پسر خود ابوسلمی نزد حضرت

عمر حاضر شد. ابو سلمی قمیص ابریشمی پوشیده بود، حضرت عمر فرمودند: این چه پوشیده‌ای! و سپس حضرت عمر دست خود را در گریبان ابوسلمی کرد و قمیصش را پاره کرد. حضرت عبدالرحمن بن عوف به حضرت عمر گفت: آیا خبر ندارید که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به من اجازه آن عطا فرموده بودند. حضرت عمر فرمودند: حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به شما بدین دلیل اجازه داده بودند که شما در خدمت آن حضرت از پدیدار شدن شپش‌ها شکایت کرده بودی و این اجازه بجز شما برای هیچ کسی دیگر نیست. از سعد بن ابراهیم روایت نقل شده است که حضرت عبدالرحمن بن عوف چادری می‌پوشید که قیمتش چهارصد یا پانصد درهم بود یعنی چنان حالت فراخی داشت که لباس بی‌نهایت گرانقیمت هم می‌پوشید. عنایت بفرمایید که وقتی هجرت کرده بود، هیچ چیزی نداشت اما به فضل خداوند متعال پس از آن گرانترین لباس هم پوشید و خداوند متعال به او ملک و املاک فراوانی نیز عطا کرد.

حضرت ابوبکر در مرض موت خود حضرت عمر را خلیفه بعد از خویش منصوب کرده بودند. وقتی آن حضرت این قصد نمودند، حضرت عبدالرحمن بن عوف را نزد خود فراخواندند و به او گفتند: بگو ببینم درباره عمر نظرت چیست؟ حضرت عبدالرحمن بن عوف گفت: ای خلیفه رسول، وی نسبت به دیگران از نظرتان هم افضل است اما طبعش کمی تند است.

باری حضرت خالد بن ولید با حضرت عبد الرحمن بن عوف زیاد روی کرد. حضرت خالد گفتند که شما می خواهید روزها را طولانی کنید یعنی شما می خواهید بهره ببرید و اینکه قبل از ما ایمان آوردید یعنی شما از بین کسانی هستید که نخست ایمان آوردند و این را شرف گمان می کنید. به خاطر همین به من گفتید. این حرف پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم رسید چون حضرت خالد اظهار خشم و ناراحتی کرده بودند. وقتی این حرفها پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم رسیدند حضور ﷺ فرمودند: اصحاب من را ول کنید و قسم به آن ذات که در دستش جان من است اگر از بین شما کسی طلا برابر به کوه احد را خرج کند و این امر به خرج معمولی ایشان نمی رسد این مقام بالای آنان است. اصحاب پیشین بسیار قربانی کردند و کسی نمی تواند به آن برسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد حضرت عبدالرحمن بن عوف فرمودند که ایشان رئیس، سردار مسلمانان هستند و این هم فرمودند که عبدالرحمن در آسمان و زمین امین هستند.

روزی غذای افطار پیش حضرت عبدالرحمن بن عوف آورده شد، غذاهای گوناگون روی سفره چیده شدند و حضرت عبدالرحمن بن عوف یک لقمه برداشتند، غذاهای گوناگون آورده شدند و یک لقمه برای خوردن برداشتند و وقتی در دهان گذاشتند و همان لحظه غمگین شدند و با این حرف دست خود کشیدند که معصب بن عمیر در احد شهید شدند و ایشان از ما بهتر بودند و کفن یک پارچه به تن ایشان



پوشانده بود، و کفن اینگونه بود که اگر پاهایشان پوشانده شود در آنصورت سرشان لخت می‌شد و اگر سرشان پوشانده می‌شد در آنصورت پاهایشان لخت می‌شدند. سپس حضرت عبدالرحمن فرمودند که حمزه شهید شدند و ایشان هم از ما بهتر بودند اما فروانی مال و آسایش دنیوی به ما اعطا شده بود و سهم فروانی از این گرفتیم. می‌ترسم که اجر نیکی ما زودتر در این جهان داده شدیم بعدا شروع به گریه کردند و غذا نخوردند.

ام المومنین حضرت سلمی روایت می‌کنند که حضرت عبدالرحمن پیش ایشان آمدند و گفتند. ای مادر من! ترس دارم که فراوانی مال من را هلاک نکند چون من از بین قریش بسیار پولدار هستم. ایشان پاسخ دادند که ای پسر! خرج کن یعنی در راه خداوند خرج کن در آنصورت هلاک نخواهید بود چون من پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم را شنیدم که برخی رفیقان من اینگونه خواهند بود که بعد از جدایی من، هیچگاه من را نمی‌بینند. حضور فرمودند: حضرت عبدالرحمن بن عوف از بین کسانی بودند که عشره مبشره بودند که پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم بشارت جنت داده بودند بازهم آنان ترس و خشیت خداوند اینقدر داشتند و همیشه به فکر این بودند و بعد از شنیدن حرف‌های ام سلمی بسیار صدقه و خیریه دادند.

وقتی خبر شیوع طاعون در سوریه به حضرت عمر رسید ایشان برای مشورت. حضرت ابوعبیده بن جراح آن موقع سوال کردند که آیا

فرار از تقدیر خداوند ممکن است؟ شما از ترس این مرض برمی‌گردید و این تقدیر خداوند است و مرضی شیوع پیدا کرده است و شما از این فرار می‌کنید. حضرت عمر به حضرت ابوعبیده گفتند که ای ابوعبیده! کاش جز شما کسی دیگر این حرف گفته باشد. بلی ما از یک تقدیر خداوند فرار می‌کنیم و به طرف تقدیر دیگر خداوند می‌رویم. حضرت عبدالرحمن بن عوف گفتند. من پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم را شنیدم که وقتی شما خبری گوش کنید که جای مرضی شیوع پیدا کرده است، هرگز آنجا نروید و اگر به جای که شما اسکان دارید مرضی شیوع پیدا کرده است و از آنجا فرار نکنید یعنی بیرون نروید. جای که مرضی شیوع پیدا کرده است نباید از آنجا برویم و جای که زندگی می‌کنیم اگر همانجا مرضی شیوع پیدا کرده است از آنجا خارج نشوید و خودتان را همانجا نگه دارید تا آن مرضی به مردم دیگر شیوع پیدا نکند.

حضور پر نور فرمودند: امروزه اهل جهان به این عمل می‌کند و سروقت همه چیزها را بستند و این بیماری را محدود ساختند و جای که این کار نکردند و تنبلی کردند آنجا در حال شیوع است. در پایان حضور پر نور فرمودند که بخشی از سیرت حضرت عبد الرحمن بن عوف باقی ماند انشاءالله در خطبه آینده تعریف خواهم کرد.